

# نقش فلسفه دین در هویت‌بخشی به علوم انسانی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۶/۱۲

تاریخ تأیید: ۱۳۹۹/۰۷/۰۳

رمضان علی‌تبار\*

## چکیده

یکی از مسائل مهم در حوزه علم‌شناسی، جهت‌داری و هویت‌مندی علوم است. دینی یا غیردینی بودن علوم، ناظر به همین ویژگی است. این مسئله درباره تمامی علوم، از فلسفه به مثابه انتزاعی‌ترین آن تا علوم انضمامی و کاربردی صادق است. علوم انسانی نیز از این قاعده مستثنا نبوده و می‌تواند وصف و هویت دینی یا سکولار داشته باشد. عوامل مختلفی (معرفتی و غیر معرفتی) در هویت‌بخشی این علوم نقش دارند که مبادی و زیرساخت‌های نظری از جمله آن می‌باشند. یکی از مهم‌ترین زیرساخت‌های نظری، مبانی دین‌شناختی‌اند. نوع نگاه به ماهیت دین، گستره و غایت دین، منشأ دین و نظایر آن، در دینی یا سکولاربودن علوم انسانی تأثیر جدی دارد. مبانی دین‌شناختی، محصول دین‌شناسی فلسفی یا فلسفه دین می‌باشد. فلسفه دین به صورت مستقیم یا غیر مستقیم در دینی یا سکولاربودن علوم انسانی نقش دارد. این مسئله درباره علوم انسانی مدرن و فلسفه دین موجود کاملاً مشهود است. از یافته‌های مهم مقاله حاضر، اصل جهت‌مندی فلسفه دین و نقش آن در هویت‌بخشی علوم انسانی است: از این رو این مقاله می‌کوشد با روش فلسفی - تحلیلی، ضمن طرح جهت‌داری علوم به‌ویژه فلسفه دین، سهم و نقش جهت‌بخشی آن را در هویت دینی یا سکولاری علوم انسانی نشان دهد.

**واژگان کلیدی:** فلسفه دین، علوم انسانی، هویت‌بخشی، سکولار، دینی.

۱۲۵

تیب

سال بیست‌وششم / شماره ۱۰۰ / تابستان ۱۴۰۰

علوم انسانی مدرن اساساً با حذف و طرد دین شکل گرفته و پارادایم‌ها، مکاتب و رویکردهای مختلف نیز در این مسئله اشتراک دارند؛ به عبارت دیگر علوم انسانی مدرن، محصول پارادایم‌های سکولار به ویژه پارادایم پوزیتیویستی می‌باشد و سایر پارادایم‌ها نیز هرچند از لحاظ علم‌شناختی و روش‌شناختی، منتقد پوزیتیویسم هستند، به جهات مختلف نظیر سکولاربودن، تقابل علم و دین و حذف دین از صحنه علوم، نقطه اشتراک دارند (See: Keysar and Kosmin, 2008, pp.2-5/ Smith, 2008, p.28). البته پارادایم پوزیتیویستی در این زمینه، دیدگاه افراطی‌تری دارد؛ مثل بی‌معنایی زبان و گزاره‌های دینی، اثبات‌ناپذیری، تأییدناپذیری و ابطال‌ناپذیری گزاره‌های دینی، معرفت‌بخش نبودن زبان دین و نظایر آن که درحقیقت منجر به حذف مطلق دین از صحنه علم شده است (See: Comte, 2009, pp.60-68). این نتایج برخاسته از برخی مبانی سکولار به‌ویژه مبانی علم‌شناختی و دین‌شناختی است. مبانی علم‌شناختی را فلسفه علم بر عهده دارد و مبانی دین‌شناختی محصول مطالعات فلسفی در باب دین می‌باشد که از آن به فلسفه دین یاد می‌شود (Hick, 2002, p.2). به عبارت دیگر مسئله دینی یا سکولاربودن علم، از مسائل علم‌شناختی و دین‌شناختی است. نوع نگاه به ماهیت دین، قلمرو دین، اهداف دین، منشأ دین و نظایر آن در دینی‌بودن یا سکولاربودن علم تأثیر جدی دارد. بررسی این مبانی بر عهده دین‌شناسی فلسفی یا فلسفه دین است. توضیح اینکه مطالعه در حوزه دین، دین‌شناسی نام دارد که با چند نگاه و از چند زاویه به مطالعه دین و مدعیات دینی می‌پردازد؛ یکی با نگاه درونی و درجه اول (مؤمنانه و دیندارانه) که محصول آن، معارف دینی درجه یک (مثل معارف اعتقادی، اخلاقی، فقهی و نظایر آن) خواهد بود. از زاویه دیگر با نگاه بیرونی و روش علمی (تجربی) است که از آن به دین‌شناسی علمی (Scientific Studies of Religion) یاد می‌شود و روان‌شناسی دین، جامعه‌شناسی دین و مطالعات تطبیقی دین از سنخ دین‌شناسی علمی محسوب می‌شوند (همتی، ۱۳۷۵، ۱۶/ Dillon, 2003, p.7) در رویکرد دیگر، دین و مدعیات دینی با نگاه بیرونی و فرانگر عقلانی (فلسفی) بررسی و مطالعه می‌شود که این مطالعه بر عهده دین‌شناسی فلسفی یا فلسفه دین است؛ لذا فلسفه دین عهده‌دار مطالعه عقلانی — فلسفی درباره کلیت دین و برخی مدعیات دینی است (Hick, 2002).

p.2/ Eshleman, 2008, p.3/ Copan and Meister, 2008, p.1)

مسائل فلسفه دین که ناظر به اصل و کلیت دین اند، عبارت اند از: چیستی دین (تعریف)، قلمرو دین، کارکردهای دین، نسبت دین و دنیا، غایت دین، منشأ دین، پلورالیسم دینی، ایمان، تجربه دینی، عبادت و مناسک دینی، زبان دین، معناداری گزاره‌های دینی، توجیه‌پذیری و برهان‌پذیری مدعیات دین، نسبت و مناسبات دین با ساحت‌های دیگر (نظیر علم و دین، دین و دنیا، دین و هنر، دین و فرهنگ، دین و ادبیات، دین و سیاست و...)، تجربه دینی، زبان دین و زبان دینی، مبانی دین، قلمرو دین، انتظار بشر از دین، جاودانگی و کمال دین و نظایر آن. دسته دیگر از مسائل فلسفه دین، ناظر به امهات مدعیات دینی اند؛ مانند وجود خدا، صفات الهی، شرور و بلایا، خلقت و نحوه پیدایش عالم، وحی و نبوت، اعجاز، خلود نفس، معاد و نظایر آن (VanArragon, 2010, pp.1-7). اینها از مسائل عام و مشترک در بیشتر فلسفه‌های دین اند؛ اما در کنار این مسائل، مسائل دیگری نیز وجود دارند که بیشتر ناظر به آموزه‌های یک دین خاص اند.

برخی مسائل فلسفه دین به مثابه مبانی دین‌شناختی علم، به صورت مستقیم و غیر مستقیم در حوزه‌های مختلف علوم، تأثیر دارند که مهم‌ترین تأثیر آن، جهت‌دهی و هویت‌بخشی به علم و در نتیجه دینی‌شدن آن است. این مسئله درباره علوم انسانی ملموس‌تر است. مراد از علوم انسانی (اعم از اجتماعی و فردی) در مقابل علوم طبیعی، متافیزیک و ریاضیات علمی اند که درباره کنش‌های انسان (اعم از فردی و اجتماعی) و آثار و پیامدهای آن بحث می‌کنند (پارسانیا، ۱۳۹۰، ص ۶۱). برخی از رشته‌های مهم آن عبارت اند از: علوم سیاسی، مدیریت، حقوق، علوم اقتصادی، علوم ارتباطات، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، مطالعات زنان، علوم تربیتی، ادبیات و برخی دانش‌های بینارشته‌ای مرتبط. علوم یادشده این قابلیت را دارند که با ابتنای بر مبانی خاص، تغییر هویت داده، به دینی یا سکولار مبدل گردند. تأثیرات و اقتضانات این مبانی، گاه به صورت مستقیم است و گاهی غیر مستقیم. یکی از اقتضانات مبانی علم، هویت‌بخشی به علم است که دینی یا سکولار بودن علم، یکی از تأثیرات آن می‌باشد. نقش مبانی در علوم را درباره علوم انسانی مدرن می‌توان بهتر ترسیم کرد؛ مثلاً مبانی سکولار در علوم انسانی جدید باعث شده است علم از الهی به زمینی تغییر هویت داده، با گسستن از مبادی عقلی و دینی، به پایین‌ترین سطح یعنی حسی و دنیوی تنزل یابد. در علوم انسانی سکولار، همه پیوندهای علم با مبدأ، معاد و متافیزیک قطع شده است و

گزاره‌های دینی و متافیزیکی در کنار توهمات و تخیلاتی قرار گرفته‌اند که به نام ایدئولوژی، فاقد هویت علمی و خصلت آزمون‌پذیری‌اند (همو، ۱۳۸۷، ص ۳۵-۴۳).

امروزه همه ویژگی‌های علم سکولار در علوم انسانی مدرن وجود دارد؛ برای مثال دانش حقوق که یکی از علوم انسانی است، دارای چنین ویژگی‌هایی است. امروزه منشأ الزامات در دانش حقوق سکولار، خدا و دین نیست. مکاتب حقوقی، دین را منشأ الزامات حقوقی به شمار نمی‌آورند (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۶، ص ۸۰ / خسروشاهی، ۱۳۷۷، ص ۶۹)؛ همان گونه که در حقوق سکولار برای قوانین و مقررات، پشتوانه حقیقی قابل نیستند. بر اساس حقوق سکولار فقط مردم قانون‌گذار معتبرند و اگر آنها قانونی را پذیرفتند، مشروعیت و اعتبار می‌یابد و اگر موافق با خواست مردم نباشد، فاقد اعتبار و ارزش است؛ به عبارت دیگر مقبولیت مردمی نسبت به قانون، عین مشروعیت و ارزش‌مندی آن است. حقوق سکولار بر آزادی انسان در رأی تأکید کرده، رأی آزاد مردم را بر هر قانون‌گذاری ترجیح می‌دهد (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۸۶-۹۲). سکولاریسم دارای دورویکرد سلبی و ایجابی است. رویکرد سلبی آن، حذف و کنار نهادن دین، معنویت، خدا و اخلاق از حوزه عمومی و زندگی اجتماعی است و در رویکرد اثباتی، قراردادن اموری نظیر عقل، عرف، عقلانیت، دموکراسی، علم، حس، تجربه و... بر جای دین و معنویت است. امروزه اغلب علوم نیز بر این مبانی استوارند؛ زیرا علوم به ویژه علوم انسانی همانند پوسته‌ای هستند که در زیر آن لایه‌های گوناگون معرفتی وجود دارد و هسته مرکزی آن در واقع همان زیربنا و مبانی اولیه نظری و فلسفی آن علوم است. هسته اصلی آن در نوع نگاه به جهان، انسان، دین و اخلاق ریشه دارد. با این نگاه، اصول و پایه‌های بعدی علوم شکل گرفته است؛ پایه‌هایی همچون اومانیزم (اعتقاد به محور بودن انسان در هستی)، روحیه علم‌گرایی یا علم‌پرستی، عقل‌گرایی عصر روشنگری (اعتقاد به بسندگی عقل و برنامه‌ریزی عقلانی)، سنت‌ستیزی و تجددگرایی (مدرنیسم)، فردگرایی و لیبرالیسم (ر.ک: ویلسون، ۱۳۷۴، ص ۱۲۷-۱۲۸).

## الف) تبیین نقش هویت‌بخشی فلسفه دین

تبیین نقش هویت‌بخشی فلسفه دین در برخی علوم جمله علوم انسانی، مستلزم طرح

جهت‌داری و هویت‌مندی علوم از جمله خود فلسفه دین است. فلسفه دین ضمن اینکه خود جهت‌دار است، در هویت‌بخشی برخی علوم، تأثیر زیادی دارد. در ادامه ضمن بیان اصل جهت‌داری علوم، به اصل هویت‌بخشی فلسفه دین در علوم انسانی و مکانیزم آن اشاره خواهد شد.

### (۱) اصل جهت‌داری و هویت‌مندی علوم

یکی از مسائل مهم در حوزه علم‌شناسی، «جهت‌داری» (Orientation) علم است. مراد از جهت‌داری یا جهت‌مندی، اعم از «ارزش‌باری»،\* فرهنگ‌باری، دینی‌مداری، سکولاربودن و امثال آن می‌باشد. مسئله جهت‌داری علم (به مثابه یکی از ویژگی‌های متغیر آن)، ناظر به هویت علم است نه ماهیت آن. مراد از ماهیت علم، ویژگی‌ها و اوصاف اصلی آن است. ویژگی‌های ذاتی و اصلی علم (اعم از مسائل و دیسیپلین‌ها) عبارت‌اند از: کاشفیت، عینیت، عقلانیت و نظایر آن که از آنها به عنوان ویژگی‌های ماهیتی یاد می‌کنیم؛ زیرا این ویژگی‌ها از سنخ اوصاف ذاتی و ماهیتی بوده و ماهیت و علمیت علم به آنها وابسته است. به عبارت دیگر این اوصاف، معیار علم‌بودن علم‌اند. علم در کنار اوصاف ذاتی، دارای ویژگی‌های متغیر (وابسته)\*\* و غیر ذاتی نیز می‌باشد و ناظر به نحوه وجود علم است که از آن به اوصاف هویتی علم تعبیر می‌کنیم. بر اساس این ویژگی‌هاست که علم به اوصافی نظیر حقیقی و اعتباری، نظری و عملی، درجه یک و دو، دینی و سکولار، اسلامی و غیر اسلامی، غربی و شرقی، کلاسیک و مدرن و نظایر آن تقسیم می‌شود (ر.ک: رشاد، ۱۳۹۳، ص ۵-۲۰). به اعتقاد ما اولاً هر علمی جهت‌دار است؛ ثانیاً جهت‌داری منافاتی با حقیقت و ماهیت علم (کاشفیت و عینیت) ندارد. به عبارت دیگر جهت‌داری علم لزوماً مخل ماهیت علم نیست؛ زیرا این بستگی به نوع و نحوه به کارگیری مبادی دخیل در جهت‌گیری‌های علم دارد. برخی مبادی همزمان که در هویت علم دخیل‌اند، در ماهیت علم نیز اثر دارند؛ لذا مهم این است که این ویژگی‌ها در خدمت رسالت علم باشند.

\* ارزش‌های اخلاقی (Moral value)، ارزش‌های معرفتی (Epistemic value)، ارزش‌های شناختی (Cognitive value)، ارزش‌های اجتماعی (Social Value) و امثال آن.  
\*\* متغیر در مقابل ثابت به این معنا که اوصاف ذاتی، ثابت‌اند؛ در حالی که اوصاف غیر ذاتی، غیر ثابت‌اند؛ مثلاً وصف دینی یا سکولار، متغیر است و بستگی به عوامل و عناصر هویت‌ساز علم دارد.

برخی محققان، دینی بودن علم را در عناصر رکنی علم می‌دانند (ر.ک: همان)؛ اما به اعتقاد ما تفکیک عناصر رکنی و غیر رکنی در بحث ماهیت علم با عناصر رکنی و غیر رکنی در دینی سازی متفاوت است. عنصر رکنی علم، علم‌ساز و ماهیت‌سازند نه هویت‌ساز؛ لذا باید دید کدام عناصر در دینی سازی (هویت‌بخشی علم) نقش اساسی و رکنی دارند؟ به عبارت دیگر عناصر غیر رکنی و هویت‌بخش، نسبت به علمیت علم، نقش علت معده را دارند و عناصر رکنی علم، نقش علت ناقصه را بازی می‌کنند؛ اما عناصر هویت‌بخش نسبت به مقام هویت‌بخشی، می‌توانند نقش علت ناقصه را داشته باشند. این تفاوت را با مثالی از عناصر رکنی و غیر رکنی ساختمان می‌توان بهتر تبیین کرد. در ساختمان برخی عوامل و عناصر رکنی اند و در اصل ساختمان بودن آن نقش دارند؛ مثل مصالح اصلی، نقشه اجرایی و زیربنا. برخی دیگر از عناصر مثل موقعیت و وضعیت، نقشه معماری (داخلی)، نور، رنگ، نمای بیرونی و درونی و... از سنخ علل معده ساختمان اند؛ لذا همه اینها ناظر به اصل ساختمان بودن ساختمان بود. این مسئله در مورد مشخصه‌ها و هویت ساختمان (فارغ از عوامل رکنی و ماهیت‌ساز) نیز مطرح می‌شود. همان گونه که در اصل ساختمان دارای دو دسته عوامل اند، در هویت‌بخشی آن نیز باید سراغ دو دسته عوامل رکنی و غیر رکنی بود؛ با این تفاوت که ممکن است در رکنی یا غیر رکنی بودن عناصر، تغییری صورت گیرد؛ مثلاً ویژگی «زیبایی ساختمان» ناظر به هویت آن است و بررسی عناصر زیبایی‌بخش آن به دو دسته رکنی (علل ناقصه زیبایی) و غیر رکنی (علل معده زیبایی) تقسیم خواهد شد. یا هویت مدرن و سنتی برای یک ساختمان نیز این گونه است. مدرن بودن یا سنتی بودن به عوامل مختلفی بر می‌گردد؛ از جمله مصالح، نقشه، غایت، روش، وضعیت، نور، رنگ، موقعیت و... که برخی از اینها نسبت به مدرن یا سنتی بودن (هویت) نقش رکنی دارند و برخی عناصر نقش غیر رکنی؛ مثلاً در ساختمان مدرن از مصالح کامپوزیتی استفاده می‌شود و در ساختمان سنتی از مصالح سنتی مثل سنگ، آجر، خشت، گل و... که همین مصالح نسبت به ساختمان دو نقش دارند؛ یک نقش ماهیت‌ساز (که اصل ساختمان بودن به این مصالح است و تفاوتی بین سنتی و مدرن وجود ندارد) و نقش دیگر، آن هویت‌بخشی است که اینجا سخن از سنتی یا مدرن بودن است. مصالح در نقش نخست، نقش علت ناقصه را برای اصل ساختمان بازی می‌کنند؛ در حالی که همین مصالح در

نقش هویت‌بخشی (مثل مدرن یا سنتی بودن مصالح) نسبت به ماهیت ساختمان، نقش علت معده را دارند؛ ولی نسبت به هویت ساختمان، نقش علت ناقصه دارند. پس مصالح به یک اعتبار از سنخ علت ناقصه‌اند و به اعتبار دیگر از سنخ علت معده.

این مسئله درباره مؤلفه‌های دینی بودن علم نیز مطرح است. دینی یا سکولار بودن علم ناظر به ویژگی و مشخصه آن است (هویت علم) نه ماهیت آن. آیا معیار دینی بودن را نیز باید منحصر در عناصر هویت‌بخش دید یا در عناصر رکنی هم می‌توان دید؟ به نظر می‌رسد دینی بودن را در تمامی عناصر می‌توان دید حتی در عناصر رکنی، اما با قید هویت‌بخشی نه ماهیت‌سازی؛ مثلاً دینی بودن عنصر محتوا و مسائل، هم اشاره به هویت مسئله دارد و هم ماهیت آن. یا دینی بودن مبانی نیز دو نقش دارند: یک نقش ماهیت‌بخش علم و یک نقش هویت‌بخش آن (جهت‌دهنده)؛ لذا دینی بودن از ناحیه مبانی، به نقش دوم اشاره دارد نه نقش اول.

عوامل مختلفی در هویت‌بخشی و جهت‌داری علم نقش دارند. برخی عوامل از سنخ نظری و معرفتی‌اند و برخی نیز از سنخ غیر معرفتی. عوامل معرفتی به دو دسته درونی (مؤلفه‌های داخلی علم) و بیرونی (نگرش‌ها، فلسفه، پارادایم‌ها و مبادی کلی) تقسیم می‌شوند. مؤلفه‌های درونی علم عبارت‌اند از: مبانی قریبه‌ممتزجه، موضوع، مسائل، منابع، روش و غایت. مؤلفه‌های معرفتی بیرونی، مشتمل بر جهان‌بینی‌ها، پارادایم‌ها و مبادی کلی می‌باشد.

زیرساخت‌های بیرونی نیز شامل سطح فلسفه (نگرش کلان)، پارادایم‌ها و مبادی کلی علم می‌باشد. این عوامل در داخل علم حضور ندارند؛ لذا جزئی از مسائل علم محسوب نمی‌شوند. عوامل غیر معرفتی اموری نظیر انگیزه‌ها، نیازها، گرایش‌ها، منش‌ها، بستر و فضای فرهنگی، اقتضائات اجتماعی و... را شامل می‌شود که به دو دسته عوامل جامعه‌شناختی (اجتماعی) و روان‌شناختی تقسیم می‌شوند. این عوامل در حقیقت نقش زمینه‌ها و علل معده را در علم ایفا می‌کنند. فلسفه دین نیز از این قاعده مستثنا نیست و جهت‌داری آن، مرهون عوامل درونی و بیرونی است که از جمله عوامل هویت‌بخش فلسفه دین، علوم زیرساختی است. برخی علوم نظیر فلسفه هستی (هستی‌شناسی یا هستی‌شناسی)، فلسفه معرفت (معرفت‌شناسی) و جهان‌بینی‌ها نسبت به فلسفه دین، نقش زیرساختی دارند. اصل جهت‌داری فلسفه دین با برخی دیگر از ویژگی‌های آن نظیر داشتن دغدغه و سؤال جهانی و مشترک، عدم تفاوت ملحد و متدین در تفکر فلسفی درباره

دین، عدم دغدغه در دفاع از عقاید دینی (Hick, Ibid, p.2) و نظایر آن، منافاتی ندارد؛ زیرا اولاً این ویژگی‌ها ناظر به فلسفه دین موجود است نه فلسفه دین مطلوب؛ ثانیاً ویژگی‌های مشترک و جهانی بودن، مربوط به مقام سؤال است نه مقام پاسخ. امروزه فلسفه دین موجود، به رغم ادعای بی‌طرفی نه تنها خنثی نیست بلکه یا با هویت و رویکرد الحادی است یا با هویت دینی (مسیحی). مراد از فلسفه دین مطلوب، فلسفه دین با رویکرد و جهت‌گیری اسلامی است.

توضیح اینکه هرچند برخی مسائل فلسفه دین، عام و مشترک‌اند و ممکن است هر فیلسوفی با هر گرایش و رویکردی و با هر دین و مذهبی با این مسائل درگیر باشد، این به معنای خنثی بودن فلسفه دین و اشتراک در محتوای آن نیست؛ زیرا تنوع و تفاوت پاسخ‌ها و داوری‌ها در این مسائل باعث می‌شود فلسفه دین، جهت و رنگ خاص بگیرد. پاسخ‌ها و داوری‌های دانشمندان ملحد به این مسائل با پاسخ‌های دانشمندان مسیحی، یهودی و مسلمان متفاوت است؛ همان‌گونه که پاسخ‌ها و جهت‌گیری‌های فیلسوفان یهودی، مسیحی و مسلمان در این مسائل با همدیگر متفاوت است؛ از این رو از محصول پاسخ‌های فیلسوفان یهودی، مسیحی و مسلمان به فلسفه دین یهودی، مسیحی و اسلامی تعبیر می‌شود. افزون بر اینکه برخی مسائل خاص با توجه به آموزه‌های هر دین اقتضای فلسفه دین خاص دارد. به عبارت دیگر در کنار مسائل مشترک، مسائل دیگری نیز وجود دارند که بیشتر ناظر به آموزه‌های یک دین خاص‌اند؛ مانند تثلیث، گناه جبلی و فدیة در مسیحیت، جهانی بودن و جاودانگی دین، اعجاز قرآن، مسئله خلافت و امامت و نظایر آن در دین اسلام، آموزه تناسخ در آیین هندو و دین جینی و عقیده به نیروانا در دین بودایی و نظایر آن (ر.ک: هوبلینگ، ۱۳۷۵، ص ۶۸-۷۳/ ربانی، ۱۳۷۶، ص ۹۸-۱۱۲).

پسوند یهودی، مسیحی، اسلامی و نظایر آن در فلسفه دین مشعر به چند معناست؛ یکی معنای وصفی و دیگری معنای غیر وصفی. در کاربرد غیر وصفی، فلسفه به دین خاص اضافه می‌شود و پسوندهای یادشده نقش مضاف‌الیه را دارند. فلسفه دین اسلامی در این معنا، اشاره به فلسفه «دین اسلام» دارد. در معنای وصفی، هم می‌تواند وصف دین باشد هم وصف فلسفه. مراد ما از پسوندهای یادشده، معنای وصفی آن است و پسوند اسلامی در معنای وصفی، اولاً و بالذات وصف فلسفه است و ثانیاً و بالعرض وصف دین نیز قرار می‌گیرد؛ همان‌گونه که قید «تحلیلی» نیز برای فلسفه دین بیشتر وصف فلسفه است تا دین؛ لذا به جای تعبیر «فلسفه دین تحلیلی» از تعبیر



«فلسفه تحلیلی دین» استفاده می‌شود که به معنای فلسفه دین با رویکرد تحلیلی است (ر.ک: سل، ۱۳۸۲، ص ۳۲۳). این مسئله درباره فلسفه دین اسلامی نیز صادق است. فلسفه دین اسلامی به معنای «فلسفه دین با جهت‌گیری‌های اسلامی» است. به دیگر سخن پسوند «اسلامی»، هم به جهت‌گیری‌های این علم اشاره دارد و هم موضوع مطالعه آن را مشخص می‌کند؛ زیرا موضوع فلسفه دین اسلامی به این معنا اولاً و بالذات دین اسلام است و ثانیاً و بالعرض می‌تواند هر دینی را به مثابه موضوع مورد مطالعه، با نگاه بیرونی و با معیار جهان‌بینی خود، مورد بررسی عقلانی قرار دهد. فلسفه دین نیز همانند تمامی علوم، جهت‌دار بوده و هویت خاص (نظیر دینی، سکولار و الحادی) پیدا می‌کند. بر اساس این معیار، سکولار بودن فلسفه دین نه ملازم با خنثی بودن آنهاست و نه معادل ضد دینی (الحادی بودن) آن؛ زیرا اولاً فلسفه دین خنثی اساساً بی‌معنا و غیرممکن است؛ ثانیاً فلسفه دین سکولار نیز جهت‌دار بوده و دارای ارزش و هویت سکولاری است؛ به ویژه اینکه سکولاریسم خود از سنخ جهان‌بینی یا ایدئولوژی است (Smith, 2008, pp.2 & 19). بنابراین فلسفه دین یا دینی است یا سکولار. فلسفه دین اسلامی به عنوان یکی از فلسفه‌های مضاف عبارت است از: دانش عهده‌دار مطالعه عقلانی — فلسفی با جهت‌گیری اسلامی درباره کلیت دین اسلام یا درباره برخی مدعیات آن، به منظور دستیابی به مبانی فلسفی و نظری برای سایر علوم و معارف دینی.\* بر این اساس موضوع فلسفه دین اسلامی، اولاً و بالذات، دین اسلام است و ثانیاً و بالعرض، سایر ادیان و جهت‌گیری آن، اسلامی است. هدف فلسفه دین اسلامی، پاسخ‌گویی به مسائل بنیادین دین اسلام است و غایت آن، دستیابی به مبانی فلسفی و نظری برای سایر علوم و معارف. روش فلسفه دین اسلامی، فرانکر عقلانی است. قید «فرانکر»، کلام و الهیات عقلی را خارج می‌کند؛ زیرا در کلام عقلی، نگاه درونی (درون‌نگر) به دین و مدعیات آن وجود دارد. با قید «عقلی» هم روش‌های وحیانی و نقلی (مثل کلام نقلی) را از تعریف فلسفه دین خارج می‌کند و هم روش‌های علمی و تجربی مثل جامعه‌شناسی دین، روان‌شناسی دین و نظایر آن.

\* قید جهت‌گیری اسلامی به این نکته اشاره دارد که ممکن است با جهت‌گیری‌های غیر اسلامی، به مطالعه فرانکر عقلانی دین اسلام پرداخته شود که در این صورت معمولاً در تفسیر و تحلیل از دین اسلام و آموزه‌های آن، برداشتی غیر اسلامی یا سکولاری ارائه خواهد شد.

## ۲) اصل هویت‌بخشی فلسفه دین

با توجه به آنچه گفته شد، فلسفه دین نه تنها جهت‌دار است، بلکه نسبت به برخی علوم، نظیر معارف دینی و همچنین علوم انسانی اسلامی جهت‌دهنده و هویت‌بخش نیز می‌باشد. تأثیر فلسفه دین بر علوم انسانی از سنخ تأثیر علت ناقصه یا علت معده بر معلول می‌باشد. توضیح اینکه علوم انسانی اسلامی بر عوامل معرفتی و غیر معرفتی مختلفی استوار است. این زیرساخت‌ها در دو سطح کلان و خرد بر علوم انسانی تأثیر دارند. سطح کلان به صورت پنهان و ناپیدا و به مثابه روح و جان علم عمل می‌کنند و دینی بودن علم اولاً و بالذات به این سطح بر می‌گردد. این سطح شبکه‌ای از عوامل معرفتی و غیر معرفتی را شامل می‌شود که از فلسفه مطلق و مضاف به مثابه زیرساختی‌ترین بینش و نگرش شروع می‌شود. پس از سطح فلسفه سطح پارادایم‌ها و مبادی قرار دارد. این عوامل و مؤلفه‌ها، هم نقش ماهیت‌بخشی (تضمین‌کننده وجه معرفتی) نسبت به علم دارند و هم نقش هویت‌بخشی (هویت دینی یا سکولار). بنابراین برخی فلسفه‌های مضاف، نظیر فلسفه علم و فلسفه دین، نقش زیرساختی در علوم انسانی دارند. فلسفه علم و فلسفه علوم انسانی نسبت به علوم انسانی نقش ماهیت‌ساز دارند و بیشتر روی علمیت علم متمرکز می‌شوند و فلسفه دین به لحاظ هویتی در علوم انسانی اثر دارد. به عبارت دیگر مراد از ماهیت علم، ویژگی‌ها و اوصاف اصلی آن است. ویژگی‌های ذاتی و اصلی علم عبارت‌اند از کاشفیت، عینیت، عقلانیت و نظایر آن که به ویژگی ماهیتی یاد می‌کنیم؛ زیرا این ویژگی‌ها از سنخ اوصاف ذاتی و ماهیتی بوده و ماهیت و علمیت علم به آنها وابسته است. علم در کنار اوصاف ذاتی، دارای اوصاف و ویژگی‌های متغیر و غیر ذاتی نیز می‌باشد که از آن به اوصاف هویتی علم تعبیر می‌کنیم. بر اساس این ویژگی‌هاست که علم به اوصافی نظیر حقیقی و اعتباری، نظری و عملی، درجه یک و دو، دینی و سکولار، اسلامی و غیر اسلامی، غربی و شرقی، کلاسیک و مدرن و نظایر آن تقسیم می‌شود (ر.ک: رشاد، ۱۳۹۳، ص ۵ — ۲۰). بیشتر این اوصاف ناظر به جهت‌داری علم‌اند. مسئله جهت‌داری علم (به مثابه یکی از ویژگی‌های متغیر آن)، ناظر به هویت علم است نه ماهیت آن که فلسفه دین می‌تواند یکی از عوامل تأثیرگذار در این زمینه باشد؛ البته این به معنای نقش و تأثیر تام و تمام نیست، بلکه فلسفه دین در کنار سایر عوامل معرفتی، می‌تواند به صورت مستقیم و غیر مستقیم در

علوم انسانی ایفای نقش کند.

فلسفه دین اسلامی به مثابه یکی از عوامل هویت بخش علوم انسانی اسلامی دارای دو بخش کلی است: بخشی ناظر به خود دین اسلام (درباره دین اسلام) و بخشی دیگر ناظر به مسائل درونی (در دین اسلام) است. مسائل نخست از یک سو در نقد علوم انسانی متداول به کار می‌آیند و از سوی دیگر نقش مبانی عام و خاص علوم انسانی مطلوب (اسلامی) را بازی می‌کند. بخش درونی آن، ضمن نقد علوم انسانی متداول، می‌تواند نقش مبانی را برای علوم انسانی اسلامی و روش‌شناسی آن داشته باشد؛ با این تفاوت که مسائل مربوط به سطح نخست (یعنی مسائل ناظر به «درباره دین») در سطح روابط میان‌دانشی مؤثرند؛ مثلاً مبنای هماهنگی علم و دین ناظر به این سطح است. بر اساس این مبنا امکان دینی بودن علوم اثبات می‌شود یا «منبعیت دین» به عنوان یکی از مبانی دینی بودن علوم انسانی و روش آن مطرح می‌شود. مسائل ناظر به سطح دوم (یعنی مسائل درونی دین) در نقادی مسائل درون‌دانشی (یعنی درون علوم انسانی) مؤثرند؛ مثلاً بر پایه اصل فطرت الهی (برگرفته از آیات قرآن)، می‌توان به نقادی نسبی‌گرایی در حوزه علوم انسانی پرداخت. از مسائل فلسفه دین، رابطه دین و علم به‌ویژه علوم انسانی است. در این زمینه مسائل مختلفی قابل طرح است که می‌توان از آنها در روش‌شناسی علوم انسانی بهره گرفت. به عبارت دیگر وضعیت بخشی از روش علوم انسانی اسلامی در فلسفه دین مشخص خواهد شد؛ زیرا از مسائل فلسفه دین، بحث منبعیت دین برای علم به‌ویژه علوم انسانی است. با اثبات منبعیت دین برای علوم انسانی، روش‌شناسی آن نیز تابعی از این منبع معرفتی خواهد بود. به عبارت دیگر از نقش‌های فلسفه دین در باب روش علوم انسانی، معیار دینی بودن روش علوم انسانی است که یکی از معیارها، دینی بودن منابع معرفتی است. یکی از نقش‌هایی که فلسفه دین در علوم انسانی دارد، آسیب‌شناسی علوم انسانی موجود است. این بحث ضمن اینکه از حیث کارکردی ضرورت تولید علوم انسانی اسلامی را به اثبات خواهد رساند، می‌تواند در ترسیم وضعیت مطلوب علوم انسانی و روش‌شناسی آن نیز نقش داشته باشد. تا اینجا اصل جهت‌داری فلسفه دین و نقش هویت بخشی آن در علوم انسانی طرح شد و در ادامه به برخی مصادیق و کارکردهای فلسفه دین در علوم انسانی اشاره خواهد شد.

## ب) فلسفه دین اسلامی، تأمین کننده مبادی دین شناختی علوم انسانی اسلامی

فلسفه دین نسبت به برخی علوم، نقش زیرساختی داشته، به آن علوم هویت (دینی یا غیر دینی) می‌بخشد. از جمله دانش‌هایی که فلسفه دین در آن نقش زیرساختی دارد، علوم انسانی است. فلسفه دین مبانی دین‌شناختی این علوم را تأمین می‌کند و این علوم از ناحیه این مبانی محتاج فلسفه دین‌اند. مراد از مبادی و مبانی، اصول و پیش‌فرض‌هایی است که علوم، نظریه‌ها و مسائل علمی بر آنها مبتنی‌اند و داوری‌ها و موضع‌گیری‌ها در علم بر اساس آنها شکل می‌گیرد (ر.ک: ابن سینا، ۱۳۷۵، ص ۱۵۷/طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۰۱) که برخی آن را بر اساس فاصله و عدم فاصله بین مسائل علم و مبانی آن، به سه قسم مبادی قریبه و مماس با مسائل (انگاره)، وسیطه (پیش‌انگاره) و بعیده (فراپیش‌انگاره) تقسیم می‌کنند که از مبادی قریبه (مبدأ عزیمت برای مسائل) به مبانی نیز تعبیر می‌کنند. به عبارت دیگر مبانی عبارت‌اند از مبادی قریبه یا مبادی وسیطه ملحق به قریبه (ر.ک: رشاد، ۱۳۸۹، صص ۱۸، ۲۵ و ۴۵). برخی از مبانی قریبه از سنخ مبانی ممتازجه و مماس با مسائل علم‌اند و برخی غیر ممتازجه و غیر مماس با مسائل علم. دسته نخست از اجزای آن علم به شمار رفته و در خود آن علم بحث می‌شود و جزء مؤلفه‌های درونی علم محسوب می‌شود و دسته دوم باید در علم دیگر مورد بررسی قرار گیرد؛ از این رو مراد ما از مبانی و مبادی صرفاً مبانی عام علوم انسانی (غیر مختص به علم یا رشته خاص) و مبانی قریبه غیر ممتازجه است؛ زیرا مبانی ممتازجه با مسائل علم در داخل علم قرار داشته، از مؤلفه‌های درونی علم محسوب می‌شوند.

نقش مبانی در هویت‌بخشی و جهت‌داری علم (دینی‌سازی) به گونه‌ای پررنگ است که برخی اندیشمندان اسلامی در باب ملاک و معیار دینی بودن علوم، مینامحورند و عنصر کلیدی دینی بودن علم را دینی بودن مبانی آن علم می‌دانند (ر.ک: گلشنی، ۱۳۸۰، صص ۸، ۴۱ و ۱۴۸/نصر، ۱۳۸۲ و ۱۳۷۳). بر این اساس اگر مبانی و پایه‌های یک علم، دینی باشد، آن علم هویتاً دینی خواهد بود (ر.ک: حسنی و دیگران، ۱۳۸۵، صص ۷۷-۷۶) و در مقابل، علم سکولار علمی است که مبانی آن غیر دینی باشد و این مبانی عبارت‌اند از: اومانیسیم و اعتقاد به محوربودن انسان در هستی روحیه علم‌گرایی یا علم‌پرستی، عقل‌گرایی عصر روشنگری (اعتقاد به بسندگی عقل و برنامه‌ریزی عقلانی)، سنت‌ستیزی و تجددگرایی (مدرنیسم)، فردگرایی و لیبرالیسم (ر.ک: ویلسون، ۱۳۷۴،

ص ۱۲۸-۱۲۷).

به اعتقاد ما، نقش مبانی در دینی‌سازی علم، هر چند به صورت اساسی و رکنی است؛ اما به مثابه شرط لازم و علت ناقصه است، نه علت تامه؛ زیرا ممکن است، مبانی علم، دینی باشند؛ اما منطق و روش تولید آن یا از ناحیه اهداف و ثمرات با دین و آموزه‌های دینی فاصله داشته باشد و در نتیجه حتی با وجود مبانی دینی، آن علم در زمره علم دینی قرار نگیرد؛ از این رو در تولید علم دینی به ویژه علوم انسانی اسلامی نمی‌توان صرفاً به مبانی اکتفا کرد و از عوامل دیگر غافل شد؛ اما در مقابل، در صورت غیردینی‌بودن مبانی قطعاً علم، غیر دینی خواهد بود. مبانی دین‌شناختی به دو معنای کلی قابل تقسیم است: یک معنای آن، شامل تمامی اصول و پیش‌انگاره‌های دینی اعم از اصول کلی دین، باورها و قضایای جزئی دین (تک‌گزاره‌های دین) که از آن به مبانی دینی اطلاق می‌کنیم. این مبانی محصول معارف دینی‌اند. معنای دوم آن صرفاً شامل اصول و باورهای کلی «درباره دین» می‌باشد؛ پیش‌انگاره‌هایی در حوزه قلمرو دین، منابع دین، اهداف دین، رابطه علم و دین و... که در فلسفه دین از آن بحث می‌شود و به مبانی دین‌شناختی تعبیر می‌کنیم؛ از این رو مراد ما از مبانی دین‌شناختی در اینجا معنای دوم می‌باشد که محصول فلسفه دین است نه معنای اعم آن (مبانی دینی). به دیگر سخن مراد از مبانی دین‌شناختی اصول، باورها و قضایای کلی درباره دین است نه تمامی اصول و باورهای درون دینی (معرفت دینی). مبانی دین‌شناختی عبارت‌اند از: حقیقت دین، منشأ ثبوتی و اثباتی دین، قلمرو و کارکردهای دین، فطری‌بودن دین، ثبات و تغییر در دین، نفس‌الامر دین، ذومراتب‌بودن دین، رابطه دین و علم، رابطه دین و عقل، زبان دین و نظایر آنها (ر.ک: علی‌تبار، ۱۳۸۷، ص ۵ — ۳۲ و ۱۳۹۴، ص ۳۱ — ۵۲) که برخی از این مبانی، در هویت علوم انسانی و روش‌شناسی آن، تأثیر مستقیم یا غیر مستقیم دارند که در ادامه، امتدادهای مبانی یادشده را در این علوم نشان خواهیم داد.

### (۱) امتدادهای ماهیت‌شناسی دین در علوم انسانی

هر نوع نگاه و داوری درباره چیستی و حقیقت دین تأثیر مستقیم یا غیر مستقیم بر علوم انسانی خواهد داشت. درباره چیستی و حقیقت دین دیدگاه‌ها و مکاتب مختلفی وجود دارد که هر کدام تلقی‌های متفاوتی از دین دارند؛ مثلاً تلقی پدیدارشناختی از دین با تلقی الهی و فرازمینی از دین

متفاوت است (See: Ericker, 1999, pp.74-77/ Waardengerg, 1973, p.3). یا تلقی‌ای که دین را تنها ناظر به مسائل فردی، باطنی و اخروی انسان بداند با نگاه حداکثری نیز متفاوت است و نتایج و الزامات هر یک از تلقی‌ها در باب منبعیت و مرجعیت دین و گونه‌های ارتباط و تأثیرگذاری آن بر علوم متفاوت خواهد بود. تلقی مطلوب از دین ناظر به دو تعریف است؛ یکی تعریف به مصداق و تعیین «موضوع‌له» خارجی است و دیگری تبیین عناصر و مؤلفه‌های آن. مراد از دین، به لحاظ مصداقی، دین اسلام می‌باشد و به لحاظ تبیینی (تبیین مصداق) دین عبارت است از مجموعه حقایق عقیدتی، حکمی، حُکمی، خُلقی، تاریخی و علمی برخاسته از اراده و مشیت تکوینی و تشریحی الهی که از طریق پیامبران بیرونی (وحی) و درونی (عقل، دل و فطرت) برای هدایت و سعادت بشر به آنان ارسال و ابلاغ شده است.\* به عبارت دیگر دین اسلام متشکل از عقاید، احکام، اخلاق، قضایای علمی و... است. بر این اساس محصول معرفتی آن نیز عبارت است از: معرفت کلامی (عقاید)، معرفت حُکمی (احکام/ فقه)، معرفت اخلاقی، معرفت علمی و امثال آن که بر آنها «معرفت دینی» نیز اطلاق می‌شود (علی تبار، ۱۳۹۲، ص ۱۸ - ۳۲).

این تلقی و تفسیر از دین، هم تبیین‌چیزی است و هم تبیین‌چرایی و چگونگی. در این تبیین به تمامی عوامل و مؤلفه‌های بیرونی و درونی دین اشاره شده است؛ عوامل و عناصری نظیر منشأ، محتوا، منابع، ابزار، روش و غایت. هدف نهایی دین، هدایت انسان و نیل او به سعادت ابدی است و اهداف متوسط آن نیز تابع هدف نهایی می‌باشند که هم در این دنیا معنا پیدا می‌کند و هم در آخرت. بر این اساس، هدف و فایده دین در تمامی شئون حیات آدمی (اعم از فردی، خانوادگی و اجتماعی و نیز دنیوی و اخروی) تجلی می‌کند که از جمله وسیله و ابزار تحقق اهداف دین و نیل به ثمرات آن از مسیر علوم حتی علوم انسانی می‌باشد.

\* قید حقایق اشاره به ویژگی وجود دین دارد؛ به این معنا که دستگاه دین امری حقیقی است نه اعتباری صرف. قید «ناظر به خدا، جهان و انسان»، به محتوای دین اشاره دارد؛ یعنی دین معارفی درباره خدا، جهان و انسان ارائه می‌دهد. قید مشیت الهی ناظر به منشأ و منبع هستی‌شناختی دارد که اعم از مشیت تکوینی و تشریحی می‌باشد؛ مثلاً احکام و معارف، امری تشریحی و ناشی از مشیت تشریحی الهی‌اند؛ اما خبر از حقایق ملکوی و ملکوتی و همچنین اصل وحی، معجزات و نظایر آن از سنخ مشیت تکوینی‌اند و این افعال تکوینی الهی نیز همانند سایر افعال تکوینی الهی، برخی با واسطه و برخی بی‌واسطه‌اند و این واسطه نیز اعم از فرشته، انسان‌ها و دیگر موجودات می‌باشد.

بر اساس این نگرش، هر گزاره، قضیه و مسئله‌ای که به گونه‌ای با هدایت بشر ارتباط داشته باشد، می‌توان آن را به دینی بودن متصف نمود؛ از این رو تمامی گزاره‌های وحیانی، روایی، عقلی، شهودی که این ویژگی را دارا باشند، گزاره‌ای دینی خواهند بود و فهم و معرفت ما از آن قضایا از سنخ معرفت دینی است و بخشی از این معارف، ناظر به شئون انسانی، فرهنگی، نظام‌ها و ساختارهای اجتماعی و... است که در نتیجه از سنخ علوم انسانی خواهد بود. با پذیرش این مبنا، ضمن معرفی منابع و ابزارهای معرفت دینی و روش‌های آن می‌توان دین را یکی از منابع معرفتی علوم انسانی نیز قلمداد نمود؛ روش عقلی، روش نقلی، روش تجربی، روش عقلایی، روش حکمی و اجتهادی، روش کیفی و کمی و نظایر آن؛ زیرا روش هر علمی تابع موضوع، مسائل و منابع آن علم می‌باشد که در تلقی یادشده از دین، به دلیل وجود منابع و ابزارهای مختلف در دین، به نوعی تکثر منابع معرفتی و تنوع روش شناختی خواهیم رسید (ر.ک: علی تبار، ۱۳۹۴، ص ۳۱-۵۲).

## ۲) امتدادهای منشأشناسی دین در علوم انسانی

یکی از مسائلی که فلسفه دین عهده‌دار بررسی آن است، منشأ و منبع دین می‌باشد. بر اساس فلسفه دین اسلامی منشأ ثبوتی دین، مشیت و اراده تکوینی و تشریحی الهی است (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۰، ص ۸۱ به بعد و ۱۳۸۶، ص ۲۵ و ۱۳۹۰، ص ۷) و علوم‌ی که به نحوی با این منابع (ثبوتی و اثباتی) در ارتباط باشند، دینی خواهند بود. آنچه در روش علوم انسانی اسلامی تأثیر مستقیم دارد، منابع معرفت‌شناختی و اثباتی دین است. بر اساس این مبنا منابع اثباتی دین عبارت‌اند از: کتاب، سنت، اجماع و عقل (اعم از عقل تجربی، تجریدی یا شهودی). این منابع در حقیقت به دو منبع وحی و عقل (یا عقل و نقل) قابل ارجاع می‌باشند؛ زیرا اجماع ذاتاً منبع اثباتی مستقل نیست؛ بلکه اعتبار منبعیت اجماع از باب کشف از سنت و رضا یا امضای معصوم خواهد بود. سنت نیز به وحی تشریحی الهی بر می‌گردد. به عبارت دیگر قرآن و سنت به وحی تشریحی بر می‌گردد، با این تفاوت که وحی، اصیل است و سنت، الهاماتی است که خداوند به پیامبر ﷺ و معصومان آموخت؛ بنابراین منبع اثباتی دین عبارت از عقل و وحی است. البته عقل و وحی نیز نسبت به هم بیگانه و بی‌ارتباط نیستند؛ زیرا وحی، پیام الهی به صورت خاص است و عقل، هاتف غیب و پیام عام؛ از این رو مباینیت و تعارضی نخواهند داشت (ر.ک: همو، ۱۳۸۰، ص ۸۱ به بعد).

مسئله منبعیت عقل نیز بر نظریه دین‌شناختی خاصی استوار است. در این نظریه، دین دربردارنده مجموعه‌ای از آموزه‌ها و معارفی (عقاید، ارزش‌ها، احکام و...) است که عقل نسبت به برخی از آنها می‌تواند نقش منبعیت (منبع معرفت‌شناختی) داشته باشد و برای پاره‌ای از آن حقایق، نقش ابزار و وسیله شناخت را بازی می‌کند (ر.ک: همو، ۱۳۸۷، ص ۲۰۴-۲۰۸).

بر اساس این مبنا که منابع معرفتی دین را متعدد بدانیم و عقل نیز در کنار کتاب و سنت، از اعتبار منبعی برخوردار باشد، اولاً بهره‌گیری از این منابع جهت تولید علوم انسانی اسلامی ممکن خواهد بود؛ ثانیاً روش علوم انسانی اسلامی نیز به تبع تنوع منابع معرفتی، متعدد و مختلف خواهد بود؛ زیرا روش علم، تابع موضوع علم و منابع معرفتی آن است؛ از این رو روش علم دینی به ویژه علوم انسانی اسلامی نیز اعم از تجربی، عقلی و نقلی خواهد بود؛ در حالی که اگر منابع معرفت‌شناختی و اثباتی دین را در متون دینی (کتاب و سنت) خلاصه کنیم، تنها می‌توان از علوم انسانی مستخرج از نصوص دینی سخن گفت و این نیز محل نزاع می‌باشد؛ زیرا طیفی از موافقان علم دینی، روش علم دینی به ویژه علوم انسانی دینی را صرفاً نقلی و روش اجتهادی مصطلح می‌دانند.

### ۳) امتدادهای قلمروشناسی دین در علوم انسانی

بحث گستره و قلمرو دین با مسائل و مباحث زیادی گره خورده است؛ مسائلی نظیر نیاز بشر به دین، انتظار بشر از دین، سکولاریسم، دین و سیاست، دین و اقتصاد، دین و اخلاق، دین و فرهنگ، دین و تمدن و دین و دنیا که تعیین قلمرو دین، مبنا برای سایر مباحث خواهد بود. البته مباحثی نظیر نیاز انسان به دین و انتظار بشر از دین، در کنار قلمرو دین بحث می‌شوند و شاید مبنایی برای قلمرو دین باشد. مراد از انتظار بشر از دین، هم ناظر به نیازهای بشر است و هم توقع (واقعی) و خواسته‌های بشر (ر.ک: همو، ۱۳۸۰، ص ۲۷).

درباره قلمرو دین، دیدگاه‌ها و آرای متفاوتی مطرح است که در مجموع می‌توان آنها را از یک زاویه، حداقل در ذیل دو تلقی کلی دسته‌بندی نمود: یکی نگاه حداقلی به دین و دیگری رویکرد جامع، حداکثری و جهان‌شمول که هر کدام از رویکردها، نتایج و الزامات متفاوتی در علم و مؤلفه‌های آن دارند که از جمله نتایج و براینده این مبنا را می‌توان در علوم انسانی نشان داد. بر اساس



رویکرد حداقلی به قلمرو دین، برخی منکر وصف دینی یا اسلامی برای علم به‌ویژه علوم انسانی شدند؛ اما بر اساس نگاه جامع و رویکرد حداکثری به قلمرو دین اولاً تحقق علوم انسانی اسلامی امکان‌پذیر است؛ ثانیاً پیشینه و سابقه آن را می‌توان در تاریخ تمدن اسلامی نشان داد و افزون بر این بر اساس نگاه جامع‌نگر به دین اسلام، روش علوم انسانی اسلامی را نیز می‌توان بر آن مبانی استوار نمود؛ زیرا روش علم به‌ویژه علوم انسانی تابع قلمرو موضوع و مسائل آن است؛ همان‌گونه که قلمرو علوم انسانی اسلامی نیز تابع قلمرو دین می‌باشد (ر.ک: بستان، ۱۳۸۴، ص ۱۰۹ - ۹۲).

جامع‌نگری در قلمرو دین یا رویکرد حداکثری در گستره دین، از جهات مختلفی قابل تبیین است.<sup>\*</sup> گاهی به لحاظ اهداف و غایات دین مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ زیرا قلمرو یک حقیقت را باید نسبت به اهدافش سنجید و اقلی و اکثری او را یافت (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص ۳۲۴ - ۳۲۵). اگر جامعیت و جهان‌شمولی را به لحاظ هدف (هدایت انسان‌ها) ترسیم کنیم، دین مشتمل بر تبیین راه هدایت و سعادت بشر است و علوم انسانی نیز در این قلمرو هدایتی دین قرار خواهد گرفت. کسی که رویکرد حداقلی به دین داشته باشد، درحقیقت یا از اساس منکر دینی بودن علم است یا دینی بودن آن را به معنای متخذ از متون نقلی تقلیل می‌دهد؛ زیرا اولاً دین را در امور اخروی، فردی و باطنی خلاصه می‌کند؛ ثانیاً منبع آن را نیز تنها در نقل می‌داند؛ از این رو در صورت قایل بودن به امکان دینی بودن علم، روش نقلی را برای آن تجویز می‌کند (انحصار روش‌شناختی). اما با توجه به رویکرد جامع‌نگری، قلمرو دین، هم هدایت دنیوی انسان را شامل شده و هم هدایت اخروی؛ هم هدایت فردی مد نظر است و هم هدایت جمعی. بر این اساس روش علوم انسانی متخذ از دین، چندروشی است؛ افزون بر اینکه بر اساس رویکرد جامع‌نگری به قلمرو دین، منابع دین نیز در نقل خلاصه نخواهد شد. از این منظر نیز روش علوم انسانی، تابع موضوع (مسائل مختلف) و منابع (عقل، نقل، فطرت، تجربه و...) بوده و در نتیجه اقتضای چنین رویکردی، چندروشی است. به عبارت دیگر بر اساس این رویکرد به دین اسلام، روش علوم انسانی را نیز می‌توان بر آن مبانی استوار نمود؛ زیرا روش علم دینی نیز تابع قلمرو موضوع و مسائل آن

\* افزون بر ادله عقلی، مؤیدهای فراوانی از آیات قرآن کریم (آیه «تبیاناً لکل شیء» (یوسف: ۱۱۱)، آیه اکمال الدین (مائده: ۳) و آیه «ما فرطنا فی الکتب من شیء» (انعام: ۲۸)) و روایات (کلینی، ۱۴۱۳، ج ۱، باب ۲۰، حدیث ۱) دال بر جامعیت دین و قرآن وجود دارد.

است؛ همان گونه که قلمرو علم دینی نیز تابع قلمرو دین می‌باشد (ر.ک: بستان، ۱۳۸۴، ص ۹۲ - ۱۰۹). قلمرو یک حقیقت را باید نسبت به اهدافش سنجید و اقلی و اکثری آن را یافت (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص ۳۲۴-۳۲۵).

از نتایج و براینده این مبنا ارتباط تنگاتنگ و تعامل دوسویه بین علم و دین است و از این زاویه نیز می‌توان انواع تأثیر دین بر علم را نشان داد که از جمله آن، تأثیر دین بر روش‌های علمی است. بر این اساس برخی معتقدند دین می‌تواند روش تولید علم را در اختیار ما قرار داد که با آن می‌توان به علم دینی دست یافت (خسروپناه، ۱۳۸۷، ص ۱۱۰ و ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۶۱۸ - ۶۲۲). به عبارت دیگر با توجه به تعامل علم و دین و تأثیر دین بر علم، از جمله تأثیرات دین بر علم، تأثیر در روش علم است. روش علم، دارای عناصر و مؤلفه‌های مختلفی است؛ اموری نظیر فرضیه‌سازی، موضوع‌یابی، داوری و... که می‌توان تأثیرات و نقش دین را در آن نشان داد. این رویکرد بر این باور است ابتدا باید نگاه دین و گزاره‌های دینی را به طبیعت، انسان و جامعه به دست بیاوریم؛ باید طبیعت را آن گونه که دین معرفی می‌کند، بشناسیم؛ انسان و جامعه را نیز از منظر دین بشناسیم؛ چراکه همه این امور، مخلوق خداوندند و هیچ موجودی به اندازه خداوند متعال آنها را نمی‌شناسد؛ خدا می‌داند که انسان چیست؛ لذا باید انسان‌شناسی را از دین بگیریم که ساحت‌های وجود انسان را شرح می‌دهد. وقتی انسان را خوب و به درستی شناختیم، بهتر می‌توانیم قوانین حاکم بر او را کشف کنیم و دیدگاه متون دینی را در باب منابع چهارگانه معرفت، یعنی عقل، شهود، تجربه و وحی و ارتباط این چهار با یکدیگر به دست آوریم (خسروپناه، ۱۳۸۷، ص ۱۱۰/علی تبار، ۱۳۹۴، ص ۳۱-۵۲).

## خلاصه و جمع‌بندی

در مقاله حاضر با ابتدای بر اصل جهت‌داری علوم از یک سو و جهت‌بخشی علوم زیرساختی نسبت به علوم روساختی از سوی دیگر، ابتدا عوامل مختلف و مؤثر در جهت‌داری علم طرح شد. این عوامل اعم از معرفتی و غیر معرفتی و درونی (مؤلفه‌های داخلی علم) و بیرونی (نگرش‌ها، فلسفه، پارادایم‌ها و مبادی) بودند. در ادامه ضمن بیان جهت‌داری فلسفه دین و عوامل مؤثر بر آن،

به نقش جهت‌دهندگی و هویت‌بخشی آن نسبت به علوم انسانی اشاره شد. فلسفه دین اسلامی به مثابه یکی از عوامل هویت‌بخش علوم انسانی، از یک سو در نقد مبانی دین‌شناختی علوم انسانی مدرن به کار می‌آید و از سوی دیگر تأمین‌کننده مبانی دین‌شناختی علوم انسانی مطلوب (اسلامی) نیز می‌باشد. در پایان به برخی مبانی دین‌شناختی پرداخته شد و نقش مستقیم و غیر مستقیم آنها در هویت علوم انسانی و احیاناً در روش‌شناسی آن نشان داده شد.

## منابع و مأخذ

- \* قرآن کریم.
۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله؛ البرهان؛ القاہرہ: المطبعة الامیریہ بالقاہرہ، ۱۳۷۵ق/ ۱۹۵۶م.
  ۲. بستان، حسین؛ گامی به سوی علم دینی: ساختار علم تجربی و امکان علم دینی؛ قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۴.
  ۳. —؛ گامی به سوی علم دینی ۲: روش بهره‌گیری از متون دینی در علوم اجتماعی؛ چ ۲، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۲.
  ۴. پارسانیا، حمید؛ «مصاحبه با حمید پارسانیا»، مجموعه مصاحبه‌های همایش تحول در علوم انسانی؛ قم: نشر فجر ولایت، ۱۳۹۰.
  ۵. —؛ «مجموعه نوشتارهایی درباره علوم اجتماعی و علوم انسانی»، هفته‌نامه پنجره؛ ش ۹۰، ۱۳۹۰.
  ۶. —؛ «هویت اجتماعی مفاهیم»، هفته‌نامه پنجره؛ شماره صفر، ۱۳۸۷.
  ۷. جمعی از نویسندگان؛ درآمدی بر حقوق اسلامی؛ قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۶.
  ۸. جوادی آملی، عبدالله؛ انتظار بشر از دین؛ چ ۱، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۰.
  ۹. —؛ منزلت عقل در هندسه معرفت دینی؛ چ ۱، نشر اسراء، ۱۳۸۶.
  ۱۰. —؛ شریعت در آینه معرفت؛ چ ۲، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۷.
  ۱۱. —؛ نظری بر مبانی علم دینی؛ چ ۱، قم: انتشارات دانشوران، ۱۳۹۰.
  ۱۲. حسنی، سید حمیدرضا و دیگران؛ علم دینی، دیدگاه‌ها و ملاحظات؛ قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۵.
  ۱۳. خسروپناه، عبدالحسین؛ در جستجوی علوم انسانی؛ تهران: نشر معارف و شورای انقلاب

- فرهنگی، ۱۳۹۳.
۱۴. —؛ علم دینی به مثابه راه حل تعارض علم و دین (جزوه درسی مؤسسه امام صادق علیه السلام)، ۱۳۸۷.
۱۵. خسروشاهی، قدرت الله و مصطفی دانش‌پژوه؛ فلسفه حقوق؛ قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۷.
۱۶. ربانی گلیپایگانی، علی؛ «درآمدی بر فلسفه دین»، کیهان اندیشه؛ ش ۷۳، ۱۳۷۶، ص ۹۸-۱۱۲.
۱۷. رشاد، علی‌اکبر؛ «بررسی انتقادی مبادی پژوهی اصولیون»، مجله کتاب نقد؛ ش ۵۵، ۱۳۸۹.
۱۸. —؛ «نظریه علم دینی»، قیسات؛ ش ۷۴، ۱۳۹۳.
۱۹. سل، آلن پی. اف.؛ تاریخ فلسفه دین؛ ترجمه حمیدرضا آیت‌اللهی؛ تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۲.
۲۰. طباطبایی، محمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ چ ۱، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۷ق.
۲۱. طوسی، خواجه نصیرالدین؛ شرح الاشارات و التنبیها؛ ط ۱، قم: النشر البلاغه، ۱۳۷۵.
۲۲. علی‌تبار، رمضان؛ ماهیت معرفت دینی: حقیقت، ماهیت و ارزش؛ چ ۱، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۲.
۲۳. علی‌تبار، رمضان؛ «مبانی دین‌شناختی معرفت دینی»، قیسات؛ ش ۵۰، ۱۳۸۷.
۲۴. —؛ «مبانی دین‌شناختی علوم انسانی و برآیند روش‌شناختی آن»، قیسات؛ ش ۷۶، ۱۳۹۴.
۲۵. —؛ (در دست چاپ) هویت علوم انسانی؛ پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، قطب فلسفه دین (مشترک با وزارت علوم و تحقیقات).
۲۶. کلینی، محمد بن یعقوب؛ اصول کافی؛ بیروت: دار الاضواء، ۱۴۱۳ق.
۲۷. گلشنی، مهدی؛ از علم دینی تا علم سکولار؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۸۰.
۲۸. مصباح یزدی، محمدتقی؛ حقوق و سیاست در قرآن؛ قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی

- امام خمینی، ۱۳۷۷.
۲۹. نصر، سیدحسین؛ جوان مسلمان و دنیای متجدد؛ ترجمه مرتضی اسعدی، تهران: طرح نو، ۱۳۷۳.
۳۰. \_\_\_\_\_؛ العلوم فی الاسلام؛ ترجمه مختار الجواهری؛ تهران: معهد العلوم الانسانیه، ۱۳۸۲.
۳۱. ویلسون، بریانی؛ «جدانگاری دین و دنیا»، مندرج در: دائره المعارف فرهنگ و دین: برگزیده مقالات دائره المعارف دین (هیئت مترجمان)؛ تهران: طرح نو، ۱۳۷۴.
۳۲. همتی، همایون؛ دین شناسی تطبیقی و عرفان؛ تهران: انتشارات آوای نور، ۱۳۷۵.
۳۳. هوبلینگ، اچ. جی.؛ «مفاهیم و مسائل فلسفه دین»، ترجمه حمید آیت اللهی؛ قیسات؛ ش ۲، ۱۳۷۵، ص ۶۸ - ۷۳.
34. Comte, Auguste; **a General View of Positivism**; new York: Cambridge University Press, 2009.
35. Copan, Paul and Chad Meister; **philosophy of Religion**; USA: Blackwell publishing Ltd., 2008.
36. Dillon, Michele; **Handbook of the Sociology of Religion**; New York: Cambridge university press, 2003.
37. Ericker, Clive; **Phenomenological Approach**: in Approaches to Study of; (Ed) Peter Connolly; London and New York: Cassel, 1999.
38. Eshleman, Andrew; **Readings in philosophy of Religion**; USA: Blackwell publishing, 2008.
39. Hick, John; **Philosophy of Religion**; Second Edition, Temple University, 2002.
40. Keysar, Ariela and A. Barry Kosmin; **Secularism & Science in the 21st Century**; Institute for the Study of Secularism in Society and

Culture, Trinity College, Hartford, CT, 2008.

41. Murray, Michael, J. and Michael C Rea; **an Introduction to the Philosophy of Religion**; Cambridge University Press, 2008.
42. Smith, Graeme; **A Short History of Secularism**; London: I. B. Tauris & Co. Ltd, 2008.
43. VanArragon, Raymond J.; **Key Terms in Philosophy of Religion**; British Library Cataloguing, Continuum International Publishing Group, 2010.
44. Waardengerg, J.; **Classical Approaches to the Study of Religion**, The Hague, Mouton and Co, 1973.

